

پیش‌خوان

نظری به سندی مغفول در تاریخ انقلاب اسلامی

روایتی از یک تحصن تأثیرگذار

محمدرضا کائینی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، درصدد است تا روایتی از تحصن تاریخی اساتید دانشگاه تهران در این نهاد، در دی ماه ۱۳۵۷ به دست دهد، امری که در تاریخ نگاری

انقلاب اسلامی مغفول واقع شده است. «از تحصن تا بازگشایی»، توسط سیدمحمدجواد نائینی به نگارش درآمده و سیدجواد میرسلیمی (آل طاهر)، به انتشار آن همت گماشته است. تدوینگر در دیباچه خویش بر این‌س مجموعه، نکات بی آمده را مورد اشاره قرار داده است:

«سال‌هاست که اسناد و مدارکی درباره انقلاب اسلامی جمع آوری می‌کنم. روزی یکی از دوستان عزیزم که می‌دانست مشغول گردآوری مطالبی درباره مجاهد مصلح حضرت آیت‌الله طالقانی هستم، مقاله‌ای برام فرستاد با عنوان ۲۲ پهنم روز تحصن دانشگاهیان و در آن به تحصن اساتید دانشگاه پرداخته و ذکر خبری هم از مجاهد و مبارز نستوه مرحوم آیت‌الله طالقانی شده بود. مقاله را خواندم و درصدم بر آدم اطلاعات بیشتری درباره تحصن اساتید و افراد ذخیل در آن پیدا کنم. در همین جست‌وجوها بود که ناگهان دستنوشته نه چندان خوانایی به دستم رسید که در آن به شرح ماجراها و وقایع تحمن دانشگاهیان در دانشگاه تهران پرداخته بود. جذابیت ماجرا و نیز اقدام شجاعانه و جسورانه آن اساتید، بنده را به صرافت نداخت تا در جست‌وجوی پیدا کردن نویسنده آن دستنوشته برآیم. سرانجام بعد از دوندگی فراوان، نویسنده جزوه را که در مؤسسه لغتنامه دهخدا مشغول به



آیت‌الله سیدمحمدطالقانی، در حاشیه حضور در میان اساتیدمتحن دانشگاه تهران

کار بود، یافتم. وی مردی موقر و میناسل و شاید هم کمی پیری می‌نمود. بعد از آشنایی با ایشان، از انگیزه او و اشتیاق قلبی‌ام نسبت به حرکت شجاعانه و انقلابی استادان دانشگاه در شب‌های انقلاب سخن گفتم و تأکید کردم این نوشته جزو اسناد انقلاب اسلامی است و بهتر است چاپ شود و در اختیار همگان قرار گیرد تا با مطالعه آن مردم ایران و به‌ویژه جوانان در جریان مبارزات و ایثارگری‌های دانشگاهیان قرار بگیرند و از این رهگذر بدانند چه عوامل و عناصری دست به دست هم دادند تا پدیده شکوهمند انقلاب پدیدار شود و هم سندی آشکار از فعالیت‌های مبارزاتی بخشی از فرهیختگان جامعه ایران در آن لحظات حساس باشد. این استاد ارجمندوقتی از انگیزه‌های درونی‌ام برای ثبت این ماجرا در تاریخ مبارزات مردم ایران مطلع شدند، گفتند من هم قصد چاپ و انتشار آن را داشتم، ولی بعد منصرف شدم، به هر حال بعداز صحبت‌های مقدماتی، ایشان متقاعد شدند جزوه را برای تکمیل شدن در اختیار اینجانب بگذارند. بنده نیز بنا بر اشتیاق زایدالوصفی که برای تکمیل این جزوه داشتم، برای پیدا کردن یک‌تک اساتیدی که در حرم نقش فعال داشتند به اینجا و آنجا، دانشکده‌ها، ادارات و… مراجعه کردم تا بلکه بتوانم سرنخی از آنان و در صورت امکان ردی از مدار، که اسناد، عکس‌ها یا مطالبی مربوط به این تحصن پیدا کنم.

متأسفانه بعضی از اساتید بیمار و برخی فوت کرده بودند، عده‌ای در خارج از کشور و تعدادی نیز دست‌نیافتنی بودند، اما به‌رغم همه اینها بسیاری را یافتم و موضوع را با آنان در میان نهادم. عده‌ای خوشحال شدند و برخی قضیه برایشان علی‌السویه بود و تعداد کمی هم مخالف چاپ و انتشار آن بودند. به هر صورت انگیزه اصلی گردآورنده از چاپ این کتاب، همانا معرفی اساتید و دانشگاهیان مبارز و متعهد به جوانان این مرز و بوم و نیز شناسایی زمینه‌ها و عواملی بوده‌است که منجر به شکل‌گیری انقلاب اسلامی شد…»

■ **احمدرضا صدری**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، مصادف با سالمرگ ابوالحسن بنی‌صدر، اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران است. به دشواری می‌توان از تجربه منفی او در نظام جمهوری اسلامی درگذشت و از آن سخن گفت. مقال بی آمده در صدد است با اشاره به روایت و تحلیل‌هایی در این باره، ماجرای او را به روایت بنشیند. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **به‌دست گرفتن محوریت نیروهای ضدانقلاب**
چالش ابوالحسن بنی‌صدر با نیروهای وفادار به نظام اسلامی و جریانی که خط امام خوانده می‌شد، از آغاز ریاست جمهوری وی شروع شد. پیش از آن نیز اما در این باره علانمی وجود داشت که چندان به چشم انقلابیون نیامد. جواد منصوری مبارز و مورخ انقلاب اسلامی، درباره چگونگی این تقابل اعتقاد دارد:

«بنی‌صدر به دلیل غربگرایی، ملی‌گرایی و تفکرات سکولاریستی، از همان روز اول انتخاب به ریاست جمهوری، مخالفت خود را با نهادهای انقلاب، اسلامی شدن نظام، شخصیت‌های درجه اول انقلاب و… نشان داد. او حتی در مواقعی، با امام یا کتایه صحبت و با ایشان مخالفت می‌کرد. بنی‌صدر محوریت تمام نیروهای ضدانقلاب را به‌دست گرفت و با استفاده از قدرتی که در اختیار داشت، آنها را اطراف خود جمع و یک جریان مهم را مقابل انقلاب سازماندهی کرد. در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، دیگر رسماً برنامه برانزاری را آغاز کرد، او به همراه رجوی، برنامه را با انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (۷ تیر ۱۳۶۰) عملی کردند. بعد از آن هم به دلیل شرایطی که به‌وجود آمده بود، دیگر جایی برای ماندن نداشت. او به نوعی در معرض محاکمه بازداشت قرار داشت که نهایتاً با همکاری سرویس‌های جاسوسی غربی و نیروهای ضدانقلاب از ایران فرار کرد. او هنگامی که به پاریس گریخت، از اولین روزهای حضورش در آنجا اصرار به این داشت که القا کند همچنان رئیس‌جمهور قانونی ایران است و روزی برمی‌گردد و قدرت را می‌گیرد. معمولاً هم در پیام‌های نوروزی‌اش اعلام می‌کرد من امسال به ایران برمی‌گردم و قدرت را در دست می‌گیرم! اما ۴۰ سال پس از فرارش، در سن ۸۸سالگی از دنیا رفت و هیچ‌گاه نتوانست به ایران برگردد. زندگی و ظهور و سقوط این آدم، برای همه ما یک درس بزرگ است. عوامل غربیگرد کشورها همواره مملکت را دچار بن‌بست می‌کنند. خوشبختانه در ایران را رهبری حضرت امام و مقام معظم رهبری، این اتفاق خنثی‌شد، در غیر این صورت انقلاب اسلامی مانند تعداد زیادی از انقلابات با شکست مواجه می‌شد. سر قضیه در دیدن اسناد وزارت خارجه، ما دو نفر از افراد وابسته به بنی‌صدر را دستگیر کردیم. این افراد آقایان ناطقی و فضلی بودند که هر یک از آنها به پنج سال حبس محکوم شدند. این افراد اسناد زیادی را در دیده بودند. ما یک قفسر را آنها را که توانستیم ثابت کنیم، شامل ۱۹ کارتن سند سری

تاریخ



ابوالحسن بنی‌صدر در فرودگاه مهرآباد در حاشیه یکی از سفرها

حسن غفوری فرد: «من خیلی قبل‌تر از ۱۴اسفند و قبل از شروع جنگ، از یک منبع موثق که اسمش را نمی‌توانم ببرم، شنیدم که بنی‌صدر گفته بود من بهشتی، هاشمی و باهنر را می‌کشم! از کسی که شنیدم، صدرد صد مطمئن‌است. متأسفانه الان نمی‌شود نامش را بگویم. البته نوشته و گفته‌ام بعد از مرگم بگویند. البته چند نفر اسم برده بود و به احتمال خیلی خیلی زیاد حضرت آقا هم جزو اسامی ترور بودند…»

سران حزب جمهوری اسلامی هر دم بیشتر می‌شد. هم آقا، هم آقای هاشمی رفسنجانی و به‌طور کلی رؤسای حزب جمهوری با او اختلاف داشتند. بنی‌صدر روزنامه‌ای به نام انقلاب اسلامی منتشر می‌کرد و در آن به‌طور مرتب، ضد رهبران حزب جمهوری اسلامی مطلب می‌نوشت. حزب جمهوری نیز به مقابله با او برخاسته بود و بر اثر این اختلاف‌ها، شیرازه کشور در حال پاشیده شدن بود؛مانستیم و یک بار شنیدیم تهدید کرده بودند، به هر کس آنچه را که دادیم، پس می‌گیریم! در عین حال، امام با توجه به اوضاع کشور، دعوت به صبر، آرامش و وحدت می‌کرد، اما وقتی معلوم شد پند و اندرزهای امام تأثیری ندار، نمایان‌گان مجلس شورای اسلامی بر آن شدند تا به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی دهند، ولی چون بنی‌صدر جاننشین فرمانده کل قوا بود، جسارت نمی‌کردند و مترصد بودند تا امام او را از فرماندهی کل قوا عزل کند. سرانجام بر اثر تخلصات بنی‌صدر و تشدید تنش‌ها، امام بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا خلع کرد و همان روز نمایندهٔ آبدان و دکتر زرگر به تکاپو افتادند و موضوع را با من نیز درمیان گذاشتند. سپس طرح عدم کفایت سیاسی نوشته و زیر آن امضا شد. اولین امضا متعلق به آقای کیاوش بود و دومین امضا، امضای من بود. البته پیش از نوشتن این طرح، چون زخم‌ها سلیع بنی‌صدر از ریاست جمهوری به‌گوش‌ها رسیده بود، کسانی از منافقین دائم به خانه من تلفن می‌زدند و تهدید می‌کردند که چنانچه راجع به عزل بنی‌صدر، اقدامی به خرج دهید، شما را از بین می‌بریم! نامی‌دانم از کجا با خبر شده بودند که ما درصدد این کار هستیم. آقای کیاوش از دیگران نیز امضا گرفت و تعداد آن از ۱۲۰ نفر گذشت. بدین ترتیب طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس اول، فوریتش مطرح شد. مردم در آن چند روز، اطراف مجلس تظاهرات می‌کردند و خواهان برکناری بنی‌صدر بودند. پس از تصویب فوریت طرح روز ۲۱ خرداد، ۱۳۶۰ جلسه علنی مجلس جهت استیضاح بنی‌صدر تشکیل شد. فقط معین‌فر به عنوان حمایت از بنی‌صدر سخنرانی نمود، خیلی بد و تند صحبت کرد و سپس نطق را به نشانه اعتراض پاره کرد و نشست. اکثر قریب به اتفاق نمایندگان جز یک نفر که رأی مخالف داد و چند نفر محدود هم رأی متسنع دادند، بقیه به استیضاح رأی مثبت دادند و در آن ترتیب، رئیس‌جمهور از مقام خود عزل شد و امام نیز تأیید فرمود…»

نامش را بگویم. البته نوشته و گفته‌ام بعد از مرگم بگویند. البته چند نفر اسم برده بود و به احتمال خیلی خیلی زیاد، حضرت آقا هم جزو اسامی ترور بودند. این مهم نیست که چند نفر بود، مهم این است که طرح قتل سران انقلاب را از خیلی قبل نوشتن و من این را بقیسن دارم. در آن دوره خوش‌بینی خیلی زیادی هم به سازمان مجاهدین خلق بود. البته اینکه آنها پول می‌دادند یا نه را نمی‌دانم، ولی رجوی آزاد در جامعی که هیئت دولت بود، می‌رفت و می‌آمد. مثلاً در مراسم سیاسی آیت‌الله طالقانی که در دانشگاه تهران گرفته بودند، رجوی بالا در جایی‌که برای مسئولان قرار داده بودند، نشسته بود. او شروع کرد در گوشی با آنها صحبت کردن؛من این را همان وقت نامه‌ای به مهندس بازرگان نوشتم و گفتم من کاری ندارم که رجوی چه‌کاره است، ولی در یک جلسه عمومی نباید دو نفر با هم در گوشی صحبت کنند! آن هم یک مقام مملکتی، با آدمی که یک چریک است. من از روز اول هم معتقد بودم که این‌س منافقین حتماً مقابل انقلاب می‌ایستند. ما از بنی‌صدر، مواضع قاطع در مقابل چریک‌ها نمی‌دیدیم. او می‌گفت موضع قاطعانه رأی مثبت دادند و در آن ترتیب، رئیس‌جمهور از مقام خود عزل شد و امام نیز تأیید فرمود…»

■ **جلسه ملتهم بررسی کفایت سیاسی**
نخستین مجلس شورای اسلامی با ابوالحسن بنی‌صدر کاملاً ناهمفکر بود. با این همه افرادی از هواداران وی با اوایسته به گروه‌های موسوم به ملی نیز در آن حضور داشتند. آنان موجب شدند تا جلسه بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور، با التهاب فراوان برگزار شود. حجت‌الاسلام خرداد که متن پیام امام اعلام شد، بنی‌صدر غیبت زد، در حالی که رئیس‌جمهور بود، هر چند فرمانده کل قوا نبود. بعد هم که در مجلس عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر بررسی شد، حضور پیدا نکرد از خود دفاع کند، در حالی که سخنران قابلی بود…»

■ **اگر بنی‌صدر را عزل کنید، شما را از بین می‌بریم**
رفتار بنی‌صدر در طول دوره ریاست جمهوری، برای نیروهای منتسب به خط امام قابل قبول نبود. آنان به احترام رهبر انقلاب تا مدتی سیاست سکوت و انتظار را در پیش گرفتند تا اینکه نهایتاً طرح عدم کفایت سیاسی وی برای ریاست جمهوری، در خرداد ۱۳۶۰ زنده‌باد آیت‌الله محسن مجتهد شبستری در این باره به ترتیب بی آمده است:

«در حادثه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ که در دانشگاه تهران رخ داد، بنی‌صدر همه نهادهای انقلابی را تضعیف کرد و افراد او کسانی را بازداشت می‌کردند. یعنی حتی سخنرانی بنی‌صدر، کارت‌های شناسایی آنها را از جیب‌شان در می‌آوردند که این آقا پاسدار کمیته است و این آقا پاسدار سپاه و این شخص عضو بنیاد مستضعفان و قس علی‌هذا! این مطالب را در تریبون مراسم اعلام می‌شد. در آن دوران اوضاع کشور واقعاً نگران‌کننده بود و اختلاف رئیس‌جمهور با دیگر مسئولان کشور به خصوص با شهید بهشتی (رضوان‌الله علیه) و دیگر ۱۲ نفر هم متعنت رأی دادند…»

۹ جوان

■ **هم محفل اصحاب ترور**

بنی‌صدر هنگامی از رؤیای حمایت همه‌جانبه مردم برخاست که برای او هم‌پیمانی عملی جز تروریست‌های مجاهدین خلق باقی نمانده بود. از این روی چاره‌ای نیافت جز آنکه با ایشان «هم محفل» و «هم سرنوشت» شود. این همکاری، واپسین برگ از حیات سیاسی وی را رقم زد. چنانچه نویسنده مقاله «فتش ابوالحسن بنی‌صدر در ترورهای دهه ۶۰»، مندرج بر تارنمای مرکز اسناد انقلاب اسلامی آمده است:

«اندکی قبل از اعلام علنی مبارزه مسلحانه علیه نظام از سوی سازمان منافقین، بنی‌صدر با مسعود رجوی، سرکرده منافقین دیدار می‌کرد. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی با اشاره به یکی از این دیدارها در خاطرات روز سه‌شنبه، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰ می‌نویسد: خبر دادند روز یک‌شنبه آقای بنی‌صدر در خانه خواهرش، دو ساعت با مسعود رجوی ملاقات داشته است. همکاری رئیس‌جمهور با سران گروهی که درصدد مبارزه مسلحانه با جمهوری و تحت تعقیب مقاماتند، عجیب و غیر قابل تحمل است. مخصوصاً که امام فرموده بسا آنها درگیر شود… بعد از اینکه بنی‌صدر با فرمان امام خمینی در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ از فرماندهی کل قوا عزل شد، منافقین با صدور اطلاعیه‌ای حمایت خود را از بنی‌صدر اعلام کرده و خواستار حراست از جان رئیس‌جمهور شدند. در بخشی از این اطلاعیه آمده بود: مجاهدین خلق ایران با اختطاف قاطع انقلابی علیه هر گونه سوء نیست به جان رئیس‌جمهور، از تمامی خلق قهرمان ایران، آمادگی و حضور دائم در صحنه‌ها و مقاومت پیگیر را طلب نموده و در این شرایط حمایت از شخص رئیس‌جمهور و حفاظت از جان او را یک وظیفه مبرم انقلابی در سراسر کشور تلقی می‌کند… این سازمان همچنین در روزهایی که مسئله کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس مطرح شده بود، بار دیگر اعلامیه‌ای تهدیدآمیز صادر کرد و طی آن به نمایندگان درباره عواقب عزل بنی‌صدر هشدار داد و نوشت: سازمان مجاهدین خلق ایران به تمامی نمایندگان که در مجلس حضور می‌یابند، نسبت به کلیه عواقب گسترده عزل رئیس‌جمهور در فضای هیستریک ارتجاعی حاکم، زنهار می‌دهد… از این به بعد با ورود سازمان منافقین به فاز نظامی، علاوه بر شهادت مردم بی‌گناه، بسیاری از سران نظام نیز هدف قرار گرفتند. در همان تابستان ۶۰، سه ترور بسیار مهم در مسجد ابوذر، دفتر حزب جمهوری و دفتر نخست‌وزیری با موفقیت زمانی نزدیک به هم صورت گرفت که حداقل دو مورد آخر از طریق نفوذی‌های سازمان منافقین انجام رسید. اما حلقه مفقوده ترورهای دهه ۶۰، ابوالحسن بنی‌صدر است که شواهد حاکی از آن است که وی نیز در ترورهای دهه ۶۰ نقش داشته است…»

■ **سخن گفتن بنی‌صدر با رئیس‌جمهور فرانسه، در هواپیمای فرار**

آنچه در دوران اختیام بنی‌صدر و همگامی او با مجاهدین خلق روی داد، به‌اوجازه تداوم حضور در ایران را نمی‌داد. او نهایتاً در ۷ مرداد ۱۳۶۰ همراه با مسعود رجوی از ایران گریخت. این فرار نیز برای خوددانشانی دارد که بیان آن در واپسین بخش این مقال بهنگام است. سرهنگ دهقان از خدمه هواپیمای نظامی ۷۰۷ می‌گوید:

«در ساعت ۹، شب سرگرم بازرسی قسمت‌های مختلف به جهت آماده کردن هواپیمای برای سوختگیری بودیم. هنگام بازرسی هواپیما متوجه شدم در یکی از دو توالت هواپیما قفل است و خوامی من مسئله را به اطلاع مسئولان برسانم که هر دو مسلح مرادستگیر کرد و دهقان شد در هواپیما بمب‌گذاری شده و کوچک‌ترین حرکت، باعث انفجار آن خواهد شد. پس از چند لحظه دیدم سرهنگ قاضی‌عسگر را – که در آن زمان همرا بود- دستگیر کرده و نزد من آوردند. سرهنگ قاضی‌عسگر در این خصوص گفت: آن شب پس از اینکه هواپیما را بازرسی کردیم، سرهنگ خلبان معزی در هواپیما را بست و در پاسخ به سولات من که پرسیدم همافر دهقان مسئول سوخت هواپیما کجاست؟ گفت انتهای هواپیماست. من کنجکاوتر شده بودم، خواستم جهت جست‌وجو به قسمت عقب هواپیما بروم که شخصی فریاد زد: ایست، از جایت تروم نخور و گرنه شلیک می‌کنم! در همان لحظه در توالت باز شد و دو نفر از داخل آن بیرون آمدند. یکی از آنها مردی بود که ریش داشت و خود را رجوی معرفی کرد و نفر دوم هم شخصی لاغراندام بود. در همان زمان همافر و کیلی و مهندس سپروز هواپیما از بلکان هواپیما بالا آمدند تا دلیل عدم پرواز و تأخیر ما را بپرسند که به محض ورود آنها را نیز دستگیر کردند. پس از اینکه درها بسته شد، هواپیما به راه افتاد و در حال صعود بود که در توالت مجدداً باز شد و شخص دیگری با چهره عرق‌کرده و با لباس پرواز بیرون آمد که رجوی او را دکتر بنی‌صدر رئیس‌جمهور ایران معرفی کرد. ما از این لحظه متوجه شدیم بنی‌صدر نیز در هواپیماست. در تمام مدت پرواز، رجوی و یک نفر دیگر با اسلحه کابین مرتباً در تماس با فرانسه بود و ما در عبور از مرزهای هوایی کشورهای مختلف با هیچ مشکلی مواجه نشدیم. به‌نظر می‌آمد قبلاً فرود این هواپیما به اطلاع دولت فرانسه رسیده بود و پس از صحبت بنی‌صدر با نخست‌وزیر فرانسه که در هواپیما انجام شد، ما در فرودگاه فرانسه به زمین‌نشستیم…»